

## تأثیر تعیین مدت در عقد بیع از منظر حقوق ایران و افغانستان

سید فاضل موسوی<sup>۱</sup>

### چکیده

معمولاً مفاد عقد بیع به محض انعقاد باید به جریان بیفتد ولی گاه میان انعقاد بیع و اجرای آن فاصله می افتد. عامل که سبب این فاصله ها می شود را مدت یا اجل می نامند. التزام به اجرای تعهد بیع از لحاظ زمانی از این حالات خارج نیست، الف: حال و مؤجل ب: مؤجل و مؤخر ج: معلق. تحقیق پیش رو اجل را به اعتبار منشأ آن به قراردادی، قانونی، و قضایی تقسیم نموده و بیشتر از نوع قراردادی آن که مهم ترین نوع آن است بحث خواهد نمود. حال در چگونگی ی موضع نظام حقوقی افغانستان و نظام حقوقی ایران در این مورد، باید گفت، با توجه به منابع فقه جعفری و قانون مدنی ایران که برگرفته ای از آن است، و نظام حقوقی افغانستان، اصل پذیرش شرط اجل مورد اذعان هر دو نظام حقوقی می باشد. ولی در شرایط و احکام آن به نظر می رسد که در بسیاری از موارد مانند ماهیت حقوقی شرط اجل، و تأثیر آن بر روابط حقوقی طرفین در بعضی انواع آن، مانند مرور زمان، ضمان تلف، و... و یا در بعضی موارد سقوط اجل مانند فرارسیدن موعد اجل، فوت متعهد، و... ایده ی مشترک دارند. با این حال برای اینکه هر دو نظام حقوقی بر گرفته از منابع مختلف است، در پاره ی از مسائل مانند شرط مزبور در بیع سلم، نسبه، ... و یا در موارد سقوط این شرط مانند انصراف متعهد و یا ورشکستگی تاجر تفاوت های وجود دارد که تحقیق حاضر تاجاییکه توانسته به این اشتراکات و افتراقات پرداخته و آن را به طور نظام مند بیان نموده است.

**واژگان کلیدی:** مدت، بیع، قوانین موضوعه، ایران، افغانستان.

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

هرچند تعیین مدت در عقود، در کتب فقهی یک عنوان مستقل را به خود اختصاص نداده بلکه در کنار بقیه مباحث فقهی، مانند اقسام بیع که از لحاظ مدت به حال و موجل تقسیم شده، گنجانده شده است. ولی با وجود اینکه یک عنوان مستقل در فقه ندارد، آثار متعددی بر آن مترتب شده است. اگر دقت نماییم تعیین مدت از زمان قدیم میان طرفین معامله مرسوم بوده، و شاید بتوان ادعا نمود که تاریخ پیدایش آن به تاریخ پیدایش معامله باز می گردد، که یک طرف معامله به طرف مقابل مدتی را مشخص می نمود، بدین معنی که قرار داد باید در زمان مشخص اجراء شود. اصل و قاعده ای نخستین در کلیه ای تعهدات قرار دادی همچون بیع، بر حال بودن اینگونه تعهدات دلالت دارد مگر اینکه طرفین قرار داد با تراضی خویش موعودی را برای ایفاء تعهد پیش بینی نماید و یا آنکه عرف و عاداتی وجود داشته باشد که بر تاخیر ایفاء تعهد دلالت نماید. شرط اجل تاثیر بسزای در اجرای تعهد عقد بیع داشته و به طور مشخص می تواند امکان مطالبه ای اجرای تعهد از سوی متعهدله، و اجرای تعهد از سوی متعهد را تا قبل از فرارسیدن اجل به تاخیر بیندازد، و زمان استحقاق متعهد له جهت مطالبه ای خسارت ناشی از عدم ایفاء تعهد را به بعد از فرارسیدن اجل موکول نماید. و همچنین شرط اجل می تواند سبب سقوط حق حبس و مانع اجرای تهاثر گردد. لذا با توجه به اینکه حقوق ایران بر گرفته شده از فقه امامیه و حقوق افغانستان بر گرفته شده از فقه حنفی می باشد، و هر دو کشور دارای اشتراکات مذهبی و حقوقی است، و موضوع تاثیر تعیین مدت در عقد بیع از مسایل مهم به حساب می آید، و این موضوع قبلا به صورت تطبیقی مورد بحث قرار نگرفته، لذا تحقیق حاضر بر آن است که مسأله ی فوق الذکر را از منظر حقوقی هر دو کشور مورد بررسی قرار داده و نقاط اشتراک و افتراق آنرا بیان نماید. نگارنده نیز در ابتدا تاثیر مدت را در مرحله تشکیل قرار داد بیع، و در مراحل بعد آثار تعیین مدت و موارد که باعث سقوط مدت و یا اجل میشود، را مورد کاوش قرار خواهد داد. و از خداوند منان می خواهیم که توفیق نگارش این موضوع را برای این حقیر عنایت نماید انشاءالله.

## گفتار اول. مفاهیم و کلیات

### الف. عقد

**بند اول. عقد در لغت:** عقد عبارت است از بستن، گره زدن، محکم کردن، و به معنی عهد و پیمان و صیغه معامله. و جمع آن عقود می باشد (عمید، حسن، فرهنگ عمید، ۱۴۴۴).

### بند دوم. عقد در اصطلاح حقوقی

عقد در اصطلاح حقوقی بنا بر آنچه که از ماده ۱۸۳ قانون مدنی بدست می آید عبارت است از «اینکه یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهدی بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد» وجه تناسب معنی لغوی و معنی اصطلاحی آنست که در اثر انعقاد عقد بین دو نفر را بطنه ای حقوقی ایجاد می شود و آن دورابه یکدیگر مرتبط می سازد. پس هر عقدی در اثر توافق دو یا چند اراده بوجود می آید، به طور معمول برای تحقق خارجی یک عقد دست کم دو شخص اعم از حقیقی و حقوقی، باید به منظور ایجاد اثر حقوقی با هم توافق کند، و یا یک شخص که بیان اراده دو شخص را به عهده می گیرد. بنا بر این عمل حقوقی که با یک اراده واقع شود ایقاع است. (کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قرار داد ها، ۱۴)

### بند سوم. عقد در اصطلاح فقها

عبارت است از ایجاب و قبول با ارتباطی که شرعاً معتبر است پس آن شامل سه امر ذیل می باشد الف: ایجاب. ب: قبول. ج: ارتباط مخصوص. و به عبارت دیگر چنانکه در تعریفات جرجانی آمده است: عقد ربط دادن اجزاء تصرف (ایجاب و قبول) است شرعاً. جمع عقد، عقود است که در قرآن مجید ذکر شده است. می فرماید «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود...» و در تفسیر آن گفته اند: عقود جمع عقد به معنی معقود است و آن به معنی مشدد و محکم و به عبارت دیگر، «أو کدالعهود» است. (مفردات الفاظ قرآن، ج ۱ ص ۳۴۱)

### ب. بیع

### بند اول. مفهوم لنوی بیع

بیع در لغت: عبارت است از خرید و فروش مبیع، بیع از الفاظ اضداد است یعنی هم به معنی خریدن است و هم به معنی فروختن، عقد بیع که سرآمد عقود است از جمله ای عقود است که در قرآن یاد شده است. (جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ص ۹۱۹)

### بند دوم. مفهوم اصطلاحی بیع

**الف. در اصطلاح حقوق دانان:** عقد بیع قرارداد یا عقدی است که به موجب آن شخصی، مالی را در ازای مال دیگر به شخص دیگری واگذار کند به نحوی که مالک مال (فروشنده)، مالکیت کالای خود را در مقابل

پول یا مالی که دریافت می کند به طرف مقابل (خریدار) انتقال دهد و طرف نیز در مقابل دریافت کالا، پول یا مال خود را به فروشنده بدهد. عقد بیع به محض انشای اراده طرفین تشکیل دهنده آن، یعنی با بیع و مشتری، تحقق می یابد و دارای اثر حقوقی می شود (کاتوزیان، ناصر، عقود معین، ص ۱۴ قانون مدنی با پیروی از بعضی فقها در ماده ۳۳۸ عقد بیع را چنین تعریف میکند. «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم».

**ب. بیع در اصطلاح فقها:** شیخ انصاری در کتاب مکاسب بیع را چنین تعریف می کند «انشاء تملیک عین بمال» (انصاری، مرتضی، مکاسب، ۲۲۴) تعریف که فقها از بیع ارائه داده اند معلوم می شود که بیع دارای خصوصیت زیر است، الف: بیع عقدی است تملیکی ب: بیع از عقود معوض است ج: مبیع باید عین باشد.

### ج. فرق مؤجل و معلق (عقد موکول به آینده در حقوق افغانستان)

برای اینکه موضوع بحث ما (تأثیر اجل در عقد بیع) قدری روشن تر بشود، باید میان سه نهاد مزبور تمایز گذاشت. معلق اسم مفعول از باب تفعیل فعل «علق» است و به معنی آویخته شده و آویزان، مربوط، وابسته، است. و در مفهوم فراگیر، عبارت از چیزی است که به چیزی دیگری منوط باشد بنا بر این حکم کلی زمانی در آن سرایت دارد که معلق علیه حادث شود. اما در مفهوم خاص تر عبارت از عقدی است که منوط به امری باشد (مسعودی، طاهری، همان، ص ۱۹۰۲) از نظر فقهی معلق علیه امری است که وقوع آن در آینده محتمل است به نحوی که ممکن است در آینده واقع نشود لذا سرنوشت عقد معلق، نامعلوم و وابسته به وقوع واقعه می باشد اما در عقد مؤجل، وقوع اجل حتمی است و تنها اجرای عقد و تعهد منوط به رسیدن موعدی مشخص شده است. (علامه حلی، مختلف الشیعه ۵، ۴۰۶، ۱۴۱۳) در حقوق مدنی ایران ماده ۱۸۹ مقرر می دارد (عقد منجز آن است که تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف بر امری دیگری نباشد و الا معلق خواهد بود) بنا بر این عقد معلق عقدی است که تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف بر چیزی دیگری نباشد. قانون مدنی افغانستان نیز عقد معلق را چنین تعریف می کند. ۵۹۵ ق.م (تعلیق عبارت است از مرتب گردانیدن امر متعلق به آینده بر متحقق شدن امری دیگری در زمان آینده، توسط یکی از ادوات شرط) و دقیقاً همین معنی را از مفهوم مخالف ماده ۵۹۶ قانون مدنی افغانستان می شود استنباط نمود ماده مذکور مقرر می دارد (هرگاه صیغه ای عقد غیر معلق به شرط بوده به زمان آینده منسوب نباشد چنین عقدی منجز بوده و فی الحال نافذ می گردد) ولی عقد موکول به آینده، که در قانون مدنی افغانستان آمده، خود عقد فی الحال واقع شده ولی نافذ نیست نفوذ آن موکول به امری در آینده شده که در فلان زمان معین در آینده این عقد نافذ خواهد بود. در کل برای شناسایی معلق از مؤجل دو ضابطه وجود دارد که در مقام اجرا گاه متراحم است و اصطلاح حقوقی را مبهم می سازد.

- ۱- اگر وجود یا زوال تعهد منوط به وقوع رویدادی در آینده شود باید آنرا معلق گفت، ولی تعهد که ایجاد شده و تنها اجرای آن به تأخیر افتاده است مؤجل نام دارد؛

۲- تعهد به امری که محتمل در آینده شود معلق است، ولی تعهد که به وقوع امری مسلم منوط شده مؤجل می باشد؛

۳- عقدی موکول به آینده عبارت است از عقدی که نفاذ آن به زمان آینده نسبت داده شده باشد چنین عقدی فی الحال انعقاد یافته و حکم آن الی زمان معینه به تعویق انداخته می شود.

## د. مدت

مدت و یا اجل لغتی تازی و به معنی گاه، هنگام، زمان و زمان مرگ است. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴) در قرآن کریم، اجل در آیه «ولکل امه اجل...» (یونس، ۴۹) به معنای مهلت است. در قوانین موضوعه نیز به وفور میتوان اجل هایی را یافت که صرفاً معنی مهلت میدهد بی آنکه تأثیری در تعهدی داشته باشد اجل در اصطلاح و عرف فقها و حقوقدانان معنایی محدودتر از مهلت دارد. نوعاً از اجل در حقوق با عنوان سررسید یاد میکنند. در تعریف آن گفته اند: عبارت است از نقطه زمانی که برای پایان کاری یا امری در نظر گیرند. (جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ۱/۱۵۹). در تعریف اجل به معنی اصطلاحی اش میتوان گفت: سررسید مقرر برای انجام تعهد و یا پرداخت دین و اتمام مسئولیت را اجل گویند. (انصاری؛ طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ۹۱/۱). اجل در عقد بیع برای پرداخت ثمن یا مبیع چنانچه در جواهر الکلام در این باره آمده است: اگر برای پرداخت تمامی یا بخشی از ثمن وقتی در نظر گرفته شود در ست است که از آن به فروش نسبه تعبیر می شود، که البته فقیهان در باره تأجیل بیع معین اختلاف نظر دارند و آن را مخالف مقتضی عقد می دانند اما اگر بیع قابلیت تأجیل را داشته باشد از آن به سلم یا سلف تعبیر می شود (همان، ص ۹۱)

## گفتار دوم. ماهیت و ارکان مدت

### ۱. ماهیت مدت

از جهت تحلیلی، اجل در عموم قراردادها، نتیجه و موضوع شرط اجل است. هر چند ممکن است متن ماده ۳۴۴ ق.م. در مورد شرط بودن آن تردید آفرین باشد چه این ماده بیان میدارد «اگر در عقد بیع شرطی ذکر نشده یا برای تسلیم مبیع یا تأدیه قیمت موعده معین نگشته باشد، بیع قطعی و ثمن حال محسوب است مگر این که بر حسب عرف و عادت محل یا عرف عادت تجارت در معاملات تجارتي وجود شرطی یا موعده معهود باشد اگر چه در قرارداد بیع ذکر نشده باشد». بنابر این، اصل نقد بودن ثمن را باید پذیرفت. در قسمت اول این ماده با تفکیک قرار اجل از سایر شروط عقد، شائبه ای تفاوت ماهوی بین اجل و سایر شروط ایجاد می شود. ولی چنین نتیجه های با منطق حقوقی ما سازگار نیست. مخصوصاً آن که در قسمت دوم ماده برای اجل نیز همچون شرط از (صفت معهود) استفاده نموده است. در فقه نیز بر این ادعا موافقی دیده نشد و اکثر فقها بر موضوع شرط بودن به اجل تصریح نموده اند. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۴۰۸، ۲۱۹)، قانون مدنی افغانستان نیز ماهیت اجل

یا مدت را ( شرط ) می داند در ماده ۵۹۵ قانون مدنی مقرر می دارد ( شرط عبارت است از تعهد به آینده در امر متعلق به آینده بر متحقق شدن امر دیگری در زمان آینده که به صیغه خاص صورت می گیرد ) از ماده مذکور چنین بدست می آید که شرط دارای ۳ ویژگی است الف: تعهد به آینده: ب: امری که متعلق به زمان آینده است. ج: دارای صیغه خاص باشد. ملاحظه می شود که مدت نیز دارای چنین ویژگیهای می باشد بنا بر این می توان گفت که ماهیت مدت نیز شرط می باشد. ولی قبل از هر چیزی باید دانست که شرط اجل جزو کدام یکی از شروط سه گانه ( فعل، صفت، و یاتییجه ) مذکور در قانون مدنی است؟ در پاسخ به این سوال می گوئیم چون اجل مدتی است که امکان مطالبه ای دین را به تاخیر می اندازد، و در واقع قیدی است که امکان مطالبه ای بیدرنگ تعهد را مقید می کند، و از طرفی در فقه امامیه اجل باید معین باشد، و اگر معین نباشد موجب بطلان معامله خواهد شد پس می توان اجل را شرطی دانست که بودن و نبودن آن در معامله تاثیر گذار است، و در ارزش عوضین موثر است، و از این جهت با سایر اوصافی که در یکی از موارد معامله ممکن است شرط شود شباهت دارد زیرا معمولاً وصفی اساسی مورد معامله اگر مجهول بماند موجب بطلان معامله خواهد شد. بنا بر این شرط بیشترین شباهت را به شرط صفت دارد.

## ۲. ارکان مدت

### ۲-۱ وقوع مدت در آینده

اجل موعدی است در آینده. بنابراین امری که در گذشته اتفاق افتاده باشد نمی تواند به عنوان اجل تعیین شود ولو آنکه طرفین از وقوع آن در گذشته بی اطلاع باشند. بنابراین اگر اجرای تعهد یکی از طرفین در ماه شمسی خاصی توافق شده باشد بی خبر از آنکه آن ماه شمسی سپری شده است نمیتوان تعهد را مؤجل دانست. با این حال قابل ذکر است که چه امر فوق را اجل بدانیم و چه ندانیم اثر عملی قابل ملاحظه ای نخواهد داشت. ( میر شکاری، عباس، معتمدی، جواد، اجل در اعمال حقوقی، ۱۳۹۳ ) از مفهوم مخالف ماده ۵۹۶ قانون مدنی افغانستان نیز این چنین بدست می آید که که اجل یا مدت باید متعلق به آینده باشد ماده مذکور مقرر می دارد « هرگاه صیغه ای عقد غیر معلق به شرط بوده به زمان آینده منسوب نباشد چنین عقدی منجز بوده و فی الحال نافذ می گردد » یعنی اگر عقد معلق به شرط باشد و به زمان آینده منسوب باشد چنین عقدی معلق است و مدت نیز دارای چنین ویژگی است

### ۲-۲ معلوم بودن سر رسید

در فقه امامیه به معلوم بودن سر رسید مدت تصریح شده است و اینکه اجل نباید محتمل الوقوع باشد و همچنین نباید قابل زیادی و کمی باشد مثل آمدن حاجیان از حج، و یا درو کردن غله، اگر بالفرض مدت معین نشده باشد و یا وقت مشترک باشد مثل ماه ربیع که مشترک بین ربیع الاول و ربیع الثانی است در این صورت شرط باطل و مبطل عقد خواهد بود. چون شرط مجهول که باعث جهل به عوضین شود مبطل عقد است، و در اینجا

شرط باعث جهل به عوضین می شود چون مقداری از ثمن در مقابل مدت قرار می گیرد (للاجل قسط من الثمن) (قارویی، شیخ حسن، النصید فی شرح روضه الشهد، ص ۲۹۲)؛ شیخ در این باره می فرماید «و يجوز اشتراط تأجيل ثمن مدة معينة غير محتمله مفهوماً و لا مصداقاً... فلو لم يعين كذا لك بطل بلا خلاف ظاهراً» (انصاری، مرتضی، مکاسب، ۶ ص ۲۰۰) ذیل ماده ۶۰۲ قانون مدنی افغانستان نیز به این مطلب اشاره دارد که می گوید: .... که حکم آن الی زمان معینه به تعویق انداخته می شود. لذا از ذیل ماده مذکور معلوم بودن سر رسید بخوبی بدست می آید که در صورت مدت معین نباشد شرط باطل است. و چون جهل به ان به عقد سرایت می کند عقد نیز باطل می شود.

### ۲-۳. عارضی بودن اجل

اجل برای تعهد و التزام امری عارضی است و جزو جوهره و ذات تعهد نیست چنانچه اگر خللی در آن ایجاد شود اصل تعهد یا الزام خدشه پذیرد. (انصاری، طاهری، دانشنامه حقوق، ۹۲، ۱۳۸۴) بنا بر این تعهدات که ذاتاً مؤجل هستند مانند نکاح منقطع، و یا عقودی که ماهیتاً محتاج مدت هستند مانند اجاره را باید از مورد بحث خارج دانست چون در اینها و عقودی مثل اینها تعیین مدت رکن عقد، و یا شرط صحت عقد می باشد. از آنجاییکه بحث ما در عقد بیع می باشد، تعهداتی را به مثابه آثار ثانوی خود دارد که می تواند مؤجل باشد. مثلاً تسلیم ثمن از آثار بیع است که ممکن است به تأخیر افتد. اما اثر اولیه بیع تملیک است که با انشا یا با زوال مانع از تحقق انشاء (مثل تعلیق) محقق می شود و فاصله افتادن آن از سببش ممکن نیست. (میرشکاری، طاهری، همان ص ۶)

### گفتار سوم. اقسام اجل

اجل یا مدت به اعتبار منشأ به سه قسم تقسیم میگردد، مراد از منشأ مصادر و اموری است که به موجب آن التزامات و تعهدات مؤجل می شود که فقیهان و حقوقدانان سه مصدر برای آن ذکر کرده اند و یا به عبارتی دیگر مدت بر اساس عامل ایجاد آن بر سه قسم تقسیم می شود

#### ۱. توافقی

مهمترین و پر مورد ترین منشأ مدت توافق طرفین است چنانکه کسی مبلغی را به دیگری وام می دهد تا سر موعد مقرر مثل یک ماه یا یک سال که به او پرداخت کند این مهلت با سر آمد معین که اجل نامیده می شود ناشی از اراده طرفین است. اجل قرارداد، اجلی است که نتیجه شرط ضمن عقد و توافق طرفین میباشد. البته همانگونه که در برخی کتب فقهی دیده می شود باید بین اجل قراردادی و اجلی که تنها به اراده یک طرف مقرر میگردد تفکیک نمود.

## ۲. قانونی

قانون یا شرع در موارد معینی برای انجام تعهد مدتی را مقرر داشته که از آن به اجل شرعی تعبیر می شود و یا به عبارت دیگر در تعریف آن میتوان گفت اجلی است که توسط مقنن بر تعهدی عارض میشود که در این صورت اراده افراد هیچ تاثیر ندارد مانند اینکه قانون برای رجوع جهت طلاق گرفتن به دلیل محبوس بودن شوهر مدتی برای زندانی شدن در نظر گرفته است.

## ۳. قضایی

گاهی نیز منشأ تعیین مدت نظر قضایی است و از چنین اجلی در حقوق به اجل قضایی تعبیر می شود چون مرجع اعطای آن بر خلاف اجل ارادی، قاضی است که با احراز برخی از شرایط این مهلت را به وی اعطا میکند( انصاری، مسعود، طاهری محمد علی، دانشنامه ای حقوق خصوصی، ۱۳۸۴، ص ۹۳)

## گفتار چهارم. شرط مدت در بیع سلم

### ۱. تعریف سلم

بیع سلم بیعی است که در آن بها یا ثمن معامله نقداً و در هنگام انعقاد بیع پرداخت می شود ولی مبیع مؤجل می باشد، سلم در لغت به معنای پیش پرداخت، قبول کردن و اطاعت کردن آمده است. بیع سلم مترادف بیع سلف است، و مبیع کلی فی الذمه است اصطلاح سلم در جایی بکار می رود که مبیع کلی فی الذمه باشد به عین معین. به عبارت دیگر بیع سلف یا بیع سلم پیش خرید یا پیش فروش است. که اگر از وجه خریدار به موضوع بیع نگاه شود، پیش خرید و اگر از وجه فروشنده به آن نظر شود پیش فروش تلقی می شود. در بیع سلف قبض ثمن شرط صحت عقد می باشد، و هرگاه مجلس عقد به هم بخورد و ثمن تأدیه نشده باشد آن بیع باطل است. در صورتی که قسمتی از ثمن تأدیه شده باشد بیع نسبت به آن قسمت صحیح و نسبت به بقیه باطل می باشد، لازم نیست که قبض ثمن عملاً محقق شود بلکه قبض اعتباری نیز کافی است. البته این شرط یعنی قبض ثمن در مجلس مورد اختلاف است و قانون مدنی ایران هر چند نامی از عقدی که دارای چنین شرطی باشد نبرده ولی از ماده ۳۶۴ که مقرر می دارد ( در بیع خیار مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضای خیار و در بیع که قبض شرط صحت است مثل بیع صرف انتقال از حین حصول شرط است نه از وقوع بیع) می توان استنباط نمود که علاوه بر بیع صرف بیع دیگری هم است که قبض شرط صحت آن می باشد. (امامی، سید حسن، ۱۳۷۷، ص ۴۴۱) قانون مدنی افغانستان بیع سلم را در ماده ۱۱۲۴ چنین تعریف می کند( سلم عبارت از بیع مثنی آجل به ثمن عاجل ) مثنی آجل، یعنی مبیع مدت دار باشد و فعلاً موجود نباشد و ثمن عاجل باشد و فعلاً موجود باشد، قانون مدنی افغانستان نیز قبض ثمن را در مجلس شرط صحت بیع سلم دانسته و در ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی مقرر می دارد « برای صحت بقای سلم شرط است که ثمن قبل از مفارقت متعاقدين حین مجلس قبض گردد»

## ۲. وجود مدت برای تسلیم مبیع

اثری فوری عقد انتقال مالکیت مبیع و ثمن است البته در صورتی که مبیع عین معین و ثمن شخصی باشد تسلیم مبیع و تأدیه ثمن از التزامات بایع و مشتری بر مبنای قرار داد می باشد پس اگر هریکی از متبایعین برای انجام تعهد خود اجلی را مقرر دارند این تعیین مدت مانع ایجاد مالکیت نخواهد بود. مثلاً اگر فردی خانه خود را به دیگری بفروشد و طی آن قرار بگذارد که فروشنده خانه را بعد از سه ماه به خریدار تحویل دهد، انتقال مالکیت خانه به خریدار از زمان عقد صورت پذیرفته است نه پس از انقضای سه ماه دیگر. برای همین است که ماده ۳۶۳ قانون مدنی مقرر می دارد ( در عقد بیع وجود خیار فسخ برای متبایعین و یا وجود اجلی برای تسلیم مبیع یا تأدیه ثمن مانع انتقال نمی شود.....)

## ۳. مدت دار بودن مقداری از ثمن در بیع سلم

اگر در بیع سلم که تمام ثمن باید در مجلس قبض گردد شرط کنند که مقداری از ثمن را نقداً بدهد و مقدار دیگرش را بعد از مدتی، (فرض کنید دو ماه دیگر) بدهد بیع نسبت به تمام ثمن باطل می شود هم نسبت به مقدار نقد، و هم نسبت به مقدار مدت دار. اما علت بطلان نسبت به مقدار مدت دار واضح است چون یکی از شرایط صحت سلم عبارت است از قبض ثمن قبل تفرق از یکدیگر و بدیهی است که این شرط با مدت دار بودن ثمن منافات دارد. و فرقی نمی کند که مدت کم باشد یا زیاد مثلاً ( نیم ساعت بعد) ولی باز هم در این فرض از جهت دیگری باطل است و آن اینکه فرض مذکور بیع کالی به کالی است که به اجماع فقها و وجود روایت چنین بیع باطل است چون در تفسیر بیع کالی به کالی گفته اند که مبیع و ثمن هر دو مدت دار باشد و در فرض مذکور نیز چنین است هم مبیع مدت دار است و هم مقدار از ثمن مدت دار است هر چند مدت آن کوتاه است. و اما علت بطلان بیع نسبت به مقدار نقد از ثمن یعنی آن مقداری که در مجلس قبض شده این است که بعد از آنکه نسبت به مقدار مدت دار از ثمن بیع باطل شد ما در حین عقد نمیدانیم که چه مقدار از مبیع در مقابل ثمن مدت دار واقع شده و چه مقدار آن در مقابل نقد واقع شده، و حال اینکه علم به مقدار مبیع شرط صحت بیع است و در اینجا علم نیست. ( قاروبی، حسن، همان، ج ۱۱، ص ۴۱۰) در قانون مدنی افغانستان نسبت به این موضوع ( که مقداری از ثمن مدت دار باشد ) اشاره نشده ولی از ماده ۱۱۲۸ که مقرر می دارد « برای صحت بقای سلم شرط است که ثمن قبل از مفارقت متعاقدين حين مجلس قبض گردد » معلوم می شود که منظور همه ای ثمن است. و این مسئله از کتب فقهی اهل سنت نیز فهمیده می شود و بر این باور اند که تا متفرق عرفی نشده باید ثمن را تحویل دهند شرط است در سلم که ثمن در مجلس قبض شود ... شرط نیست اینکه در اول مجلس باشد بلکه کفایت می کند که قبل از تفرق مجلس باشد و یا اینکه مشتری برود به سوی خانه اش تا اینکه پول تهیه نماید در حالیکه از بایع غائب نباشد، و اگر غائب باشد سلم صحیح نمی باشد. (الجزیری،

عبدالرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعه، ص ۳۰۲) ولی در قانون مدنی افغانستان راجع به زمان اجل از حیث طولانی بودن و کوتاه بودن با حقوق ایران تفاوت دیده می شود قانون مدنی افغانستان مقرر می دارد که مدت نباید کمتر از یک ماه باشد ماده ۱۲۳۹ ق.م.می گوید « مدت تسلیم براساس موافقه متعاقدين تعیین می گردد و این مدت باید از یک ماه کمتر نباشد» و چنین شرطی را در فقه امامیه و قانون مدنی ایران نداریم و طرفین مخیر اند از لحاظ زمانی که هر قدر تعیین نمایند.

#### ۴. فروش مبیع قبل از مدت در بیع سلم

در صورتیکه هنوز مدت مبیع سر نرسیده باشد آیا جایز است مشتری آن را بفروشد؟ بعضی از فقها بر این باور اند که جایز نیست چون مشتری در این صورت حق مطالبه از بایع را ندارد برای اینکه مدت هنوز سر نرسیده است و بر این مسئله اجماع فقها است. بلی اگر مبیع را با چیزی دیگر با شخصی مصالحه نماید صحیح است چون صلح علی الاقوی عقد جداگانه ای است پس ادله صلح شامل این مورد هم می شود ( محمد، مکی عاملی، المعه الدمشقیه، ۳، ۵۱۴) در مقابل بعضی از فقها در دلیل که جناب شهید اول آورده اشکال وارد نموده اند و می گویند اگر اجماع نبود، دلیلی که ایشان ذکر نموده که عدم استحقاق باشد می توان اشکال نمود به اینکه: این دلیل که شهید آورده فقط می تواند دلیل باشد برای عدم جواز بیع مذبور به صورت حال و نقد چون در این مورد نمی تواند تسلیم بکند. ولی اگر فرض کنیم که بیع مذبور در جایی است که بیع بطور مؤجل و مدت دار باشد دلیل که ایشان ذکر نموده در اینجا جاری نمی شود چون مشتری به بیع سلم مالک مال شده و چه اشکال دارد که آنرا بطور سلم بفروشد. (قاروبی، حسن، همان، ۴۲۷) قانون مدنی افغانستان طبق ماده ۱۱۳۰ که مقرر می دارد ( حکم سلم عبارت است از ثبوت ملکیت متعاقدين در بدلین به مجرد تمام شدن عقد ) ماده مذبور هر چند ثبوت ملکیت متعاقدين را به مجرد تمام شدن عقد می دانند ولی هر گونه تصرف را در مبیع تا زمان سر رسید ممنوع می داند ماده ۱۱۳۱ مقرر می دارد (سلم دهنده نمی تواند قبل از قبض در ثمن و سلم گیرنده نمی تواند قبل از تسلیمی در مبیعه تصرف نماید) نظام حقوقی دو کشور در این مورد نظریه یکسان دارد

#### گفتار پنجم. شرط مدت در بیع نسیه

##### ۱. تعریف بیع نسیه

نسیه در لغت: به معنی تأخیر است. و در حقوق مدنی بیعی است که دادن ثمن موکول به زمان موخر بر عقد بیع است. و یا هر عقد معوضی غیر مستمر مانند بیع که ثمن آن کلی در ذمه باشد و برای دادن آن موعد مقرر شده باشد و در برابر نقد بکار می رود. (جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ص ۳۶۴)؛ در بیع نسیه مبیع ممکن است عین شخصی یا کلی فی الذمه قرار بگیرد، ولی در صورت اخیر باید برای تسلیم آن مدت معین نشود و الا بیع کالی به کالی خواهد بود که از نگاه فقه امامیه باطل است. چون بیع کالی به کالی بیعی است که مبیع و ثمن آن کلی فی الذمه باشد و برای تسلیم مبیع و تا دیه ثمن موعد مقرر شده باشد. (سید

حسن، امامی، حقوق مدنی، ۱، ۴۴۲) فروشنده و خریدار می تواند موعد پرداخت ثمن و محل آن را به طور آزادانه معین نماید چنانچه ماده ۳۹۴ ق م می گوید « مشتری باید ثمن را در موعد و در محل بر طبق شرایط که در عقد بیع مقرر شده است تادیه نماید ». در صورت که بیع نسبه اقساطی باشد پرداخت اقساط آنرا طرفین معین می سازد.

## ۲. لزوم تعیین مدت در بیع نسبه

به طور کلی موعد پرداخت ثمن در عقد بیع یا قرار دادی جداگانه معین می شود، اصل پرداخت باید معین باشد و احتمال کوتاه شدن و یا به درازا کشیدن در آن نرود بنا براین نباید مدت معلق شود به چیزی که احتمال زیادی و کمی در آن می رود مانند آمدن حجاج و یا رسیدن گندم و همچنین نباید معلق شود به چیزی که مشترک بین دو زمان است و قرینه ای بر تعیین یکی از آنها نباشد مثل ماه ربیع، که مشترک بین ربیع الاول و ربیع الثانی است. (مکی، عاملی، محمد، المعه الدمشقیه، ۲، ۲۹۱) مجهول ماندن اجل از شروطی است که موجب جهل به ارزش و مقدار ثمن می شود و نه تنها شرط که عقد را هم باطل می کند بند ۲ ماده ۲۳۳ ق م به این مطلب اشاره دارد که ( شروط مفصله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است ... شرط مجهولی که جهل ان موجب جهل به عوضین شود ) زیرا میزان اجل در ارزش ثمن موثر است و زبان زد فقیهان و سوداگران است که ( للاجل قسط من الثمن ) ( کاتوزیان، دوره عقود معین، ۳۱۳)

## ۳. انصراف از اجل در بیع نسبه

یکی از مسائل که بین فقهای متقدم و گروهی از فقهای متاخر و حقوقدانان مورد بحث واقع شده مسئله ی انصراف ف متعهد از اجل در بیع نسبه است. گروهی از متقدمین فقها براین است که در بیع نسبه اگر خریدار زود تر از موعد ثمن را پردازد فروشنده اجبار به گرفتن آن نمی شود، برای اینکه فروشنده ممکن است در موجدل بودن ثمن نفع داشته باشد. « و یمکن التعلیل الحکم بان التاجیل کما هو حق للمشتري یتضمن حقاً للبايع من حیث التزام المشتري لحفظ ماله فی ذمته و جعله اّیاه کالودعی فان ذالک حقاً عرفاً » ( انصاری، همان، ۶، ۲۱۲) یعنی شرط اجل به سود خریدار و فروشنده است و جز با تراضی آن دو از بین نمی رود. و در تایید عدم امکان اسقاط اجل به وسیله خریدار دلایل گوناگونی آورده شده که به نظر حقوق دانان ذهن را قانع نمی کند. که ما به اختصار بیان می نماییم: الف: شرط اجل ضمن عقد لازم آمده و رعایت آن بر هر دو طرف لازم است و با اسقاط یکی از آن دو از بین نمی رود؛

ب: اجل از اوصاف ثمن است و وصف تابع موصوف است و به تنهایی قابل اسقاط نیست ؛

ج: معنی شرط تاجیل اسقاط حق مطالبه در زمان اجل است و حق ساقط شده با انصراف از اجل باز نمی گردد. ( کاتوزیان، نظریه عمومی تعهدات، ۱۳۸)؛ در مقابل گروهی از فقها براین باور اند که اجل به سود مدیون باشد او

می تواند دین را زود از موعد بپردازد و در برابر طلبکار به تهاتر استناد کند، و اگر به سود طلبکار است و او بخواهد از شرط بگذرد و دین را زود تر از موعد مطالبه نماید و یا به تهاتر استناد ورزد ولی اگر به سود هردو باشد جز با تراضی طرفین قابل اسقاط نیست. در حقوق افغانستان در صورتیکه متعهد له از امتیازاتش صرف نظر کند و دین موجل را پرداخت نماید طرف مقابل مجبور به پذیرش آن است قانونگذار افغانستان در بند اول ماده ۹۲۲ مقرری دارد « هر گاه دین موجل بوده و تاجیل به مفاد مدیون باشد مدیون می تواند قبل از رسیدن موعد به تادیه دین اقدام نماید در این صورت داین به قبول دین مجبور ساخته می شود مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد و یا از این اجبار شخص داین متضرر گردد.»

## گفتار ششم: بررسی تاثیر شرط اجل بر حقوق قرار دادی طرفین عقد

### ۱. تاثیر شرط اجل در سقوط حق حبس

در عقد بیع بنای فروشنده و خریدار براین است که مبیع و ثمن در یک زمان معاوضه شود. این توافق ضمنی ناشی از معنی معاوضه در دید گاه عرف است. همان گونه که ملکیت در یک زمان برای هردو به وجود می آید، تسلیم دو عوض نیز باید هم زمان انجام شود. عدالت معاوضی نیز ایجاب می کند که دو تعهد متقابل در یک زمان اجرا شود و تبعیض در میان نباشد. بنا بر این هریک از دو طرف می تواند اجرای تعهد خود را منوط به تسلیم عوض قرار دادی نماید، این اختیار را که بدون فسخ قرار داد اجرای تعهد را به به حالت تعلیق در می آورد ( حق حبس ) می گویند ( کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قرار داد ها، ص ۸۷ ) حق حبس که از آثار مطلق بیع است و از مفاد تراضی طرفین استنباط می شود و یکی از مواردیکه در سقوط این حق تاثیر دارد تعیین مدت در قرار داد بیع می باشد. تعیین مدت برای مبیع یا ثمن نشانه ای آنست که طرفین خواسته اند اجرای تعهد یکی را بر دیگری مقدم بدارد، در چنین موارد هر کدام از ثمن یا مبیع که حال باشد باید تسلیم شود و قانون مدنی نیز بر این مسأله تاکید دارد ماده ۳۷۷ می گوید ( هریک بایع و مشتری می تواند از تسلیم ثمن یا مبیع خود داری کند تا طرف دیگر حاضر به تسلیم بشود مگر اینکه مبیع یا ثمن موجل باشد در این صورت، هر کدام از مبیع یا ثمن که حال باشد باید تسلیم شود ) که تعیین چنین اجلی دلیل بر سقوط حق حبس بوده و موجب سقوط آن می شود چون در این موارد حق حبس وجود ندارد و گرو کشی مبیع و ثمن به گونه ای که تحلیل شده ممکن نیست. ولی در صورت که موعد تسلیم مبیع و تادیه ثمن در یک زمان باشد، تعیین چنین اجلی دلیل بر سقوط حق حبس و ایجاد تقدم و تاخر بین دو تعهد نیست و در چنین فرضی می توان گفت که هر یکی از فروشنده و خریدار می تواند اجرای تعهد خود را منوط به اجرای دیگری سازد. (ناصر کاتوزیان، در سهای از عقود معین ۱۳۸۴، ص ۱۸۵)

## ۲. تأثیر شرط اجل در تعلیق مرور زمان

آثار دیگر تعهد اجل تعلیق مرور زمان است، بدین توضیح که تاطلبکار مستحق مطالبه نگردد مرور زمان شروع نمی گردد. زیرا قبل از رسیدن موعد در طلب موجل طلبکار حق رجوع به بدهکار را ندارد و زمان مطالبه شروع نمی گردد چون تاریخ شروع مرور زمان از وقت حال شدن دین می باشد. پس اجرای مورد تعهد پس از رسیدن زمان مقرر برای اجرا قابل در خواست است. خواه تعهد وابسته به زمان باشد و یا عمل به صورت وحدت مطلوب مورد نظر طرفهای قرار داد باشد. مانند تهیه تجهیزات لازم برای یک نمایشگاه. و یا زمان مانند تعهد ماجر به قرار دادن عین مستاجر برای انتفاع یک سال معین مستاجر که پس از رسیدن زمان اجرای تعهد مطالبه ای آن ممکن خواهد بود. (شهیدی، مهدی، آثار قرار دادها و تعهدات، ص ۱۳۵) چنانچه مفهوم مخالف بند ۱۱ ماده ۷۴۱ قانون آیین داد رسی مدنی نیز همین نتیجه بدست می آید « دیون که برای پرداخت آن مدت معین نشده یا عندالمطالبه است باید داده شود ... از تاریخ دین مرور زمان شروع می شود» و همین مطلب را ماده ۷۵۶ ق. آ. س. د. م. تأیید میکند و اعلام می دارد « نسبت به دینی که موجل یا مشروط باشد مادامیکه موعد آن نرسیده و یا شرط موجود نشده حکم مرور زمان جاری نخواهد شد و از وقت رسیدن موعد یا وجود شرط مدت مرور زمان شروع خواهد شد» بنا بر این باید گفت مرور زمان دعوای طلبکاری که در مطالبه ای خود کوتاهی نموده باشد و می توانسته دعوای نماید ولی نکرده است ساقط می کند. (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، ۱۳۴) آنچه بیان شد ناظر به مورد است که شرط اجل به سود بدهکار باشد در فرضی که اجل به سود طلبکار شرط شده باشد او می تواند از شرط بگذرد و تادیه دین را از سوی بدهکار بپذیرد (همان، ص ۱۳۶)

## ۳. تأثیر شرط اجل بر عدم امکان تهاتر

دین موجل قابل تهاتر با دین همجنس خود را دارد، ولی اجل و مدت مانع از مطالبه ای دین موجود می شود لذا اجل مانع از تهاتر دو همجنس موجود می باشد. از نظر تحلیلی تهاتر دو دین به معنی پرداخت آنها است. و اینکه اجل مانع از تهاتر می شود چیست؟ حقوقدانان دو دلیل ارائه نموده اند

الف: اگر طلبکار تعهد موجل، بتواند به استناد تهاتر، طلب حال دیگری را بر خود ساقط نماید در واقع طلب موجل خود را بدین وسیله مطالبه و وصول نموده است و این تحولی است که با قابل مطالبه نبودن دین موجل منافات دارد (کاتوزیان، همان، ص ۱۳۴)

ب: ارزش طلب حال با طلب موجل یکسان نیست، زیرا دو دین که زمان تادیه ای آن متفاوت است ارزش آن دو نیز متفاوت می باشد چون مدت تادیه در ارزش طلب تأثیر دارد. چنانکه ارزش طلب که موعد پرداخت آن یک ماه دیگر است، با طلب که به همان مبلغ و موعد آن پنج سال دیگر است اختلاف فاحش دارد (سید حسن امامی، همان، ص ۳۴۰) قانون مدنی نیز به این امر اشاره دارد ماده ۲۹۶ مقرر می دارد «تهاتر فقط در مورد دو دینی حاصل می شود که موضوع آنها از یک جنس باشد با اتحاد زمان و مکان تادیه ولو به اختلاف سبب» فقط در

یک صورت تهاتر حاصل می گردد و آن اینکه متعهد له در برابر طرف درخواست تهاتر نماید زیرا در این صورت متعهد له از امتیاز خود صرف نظر کرده هردو دین حال می گردد و تهاتر حاصل می گردد.

#### ۴. تأثیر شرط اجل بر ضمان تلف

هر گاه تعهد ناظر به تسلیم مال معین به مالک باشد اجل مانع از مطالبه ای مالک، و تبدیل وضع امانی متصرف به غصب می شود در این صورت اگر متصرف مرتکب تعدی و تفریط نشده باشد، تلف مال به عهده مالک است. با وجود این تلف مال که به عقد معوض انتقال داده شده (مثل بیع) و باید تسلیم شود تابع قاعده امانت نیست و ضمان تلف به عهده ای انتقال دهنده است. (کاتوزیان، همان، ص ۱۳۶) ماده ۳۸۷ قانون مدنی در مورد تلف مبیع قبل از قبض مقرر می دارد (اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر اینکه بایع برای تسلیم به حاکم و یا قایم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت از مال مشتری خواهد بود) در حقوق افغانستان ید متعهد را ید امانی دانسته و در مدت اجل اگر مال بدون افراط و تفریط تلف شود و یا معیوب گردد ضامن نمی داند ماده ۱۳۷۱ ق م افغانستان مقرر می دارد «عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شده و نقصانیکه ناشی از استعمال عادی نباشد مسئول می باشد» با توجه به مفهوم مخالف این ماده قانونی در صورت تعدی یا تفریط مستاجر ضامن است.

#### گفتار هفتم: موارد سقوط شرط اجل

در صورت وجود یکی از موارد زیر شرط اجل سقوط نموده و تبدیل به حال می گردد.

##### ۱. فرارسیدن موعد

پس از رسیدن موعد پرداخت دین، تعهد حال و قابل مطالبه می شود. در حقوق ایران متعهد وظیفه دارد که با رسیدن اجل وفای به عهد کند و در صورت تاخیر، به پرداخت خسارت محکوم می شود. البته آثار تاخیر (پرداخت خسارت) منوط به مطالبه ای طلبکار نیست و تاخیر متعهد ضمان آور است. صدر ماره ۲۲۶ قانون مدنی نیز به این مطلب اشاره دارد «در مورد عدم ایفای تعهد از طرف یکی از متعاملین طرف دیگر نمی تواند ادعای خسارت نماید مگر اینکه برای ایفای تعهد مدت معینی مقرر شده و مدت مذکور منقضی شده باشد...» از اطلاق ماده ۲۲۶ ق م می توان چنین نتیجه گرفت که مطالبه متعهد را در سایه ضمان ناشی از عهد شکنی قرار نمی دهد و فقط تأخیر متعهد در وفای به عهد کافی است. در ذیل همین ماده میخوانیم «...و اگر برای ایفای تعهد مدت مقرر نبوده طرف وقتی می تواند ادعای خسارت نماید که موقع انجام با او بوده و ثابت نماید که انجام تعهد را مطالبه نموده است» از بخش اخیر ماده نیز که انجام مطالبه را تنها در مورد تعهد عندالمطالبه شرط پذیرش ادعای

خسارت می کند بخوبی بر می آید که سپری شدن اجل، در پرداخت دین برای گرفتن خسارت کافی است. در آن فرض نیز نقش مطالبه در تعیین فرا رسیدن زمان پرداخت است و اصالت ندارد. (کاتوزیان، ناصر، همان ۱۳۷) در حقوق جمهوری اسلامی افغانستان نیز با سپری شدن اجل و رسیدن موعد دین حال می گردد و متعهد ملزم به انجام تعهدات خود است. در صورت انجام ندادن متعهد به تعهدات خود وی مکلف به پرداخت خسارت شده است. قانون گذار افغانستان در ماده ۲۳۱۰ ق م به این مسئله تصریح دارد و مقرر می دارد «هرگاه منفعت به مدت معلوم مقید باشد و نفع گیرنده بعد از گذشت مدت مذکور عین را نزد خود نگه داشته و به مالک رد نکند و یا آن را از بین ببرد نفع گیرنده به پرداخت خسارت مکلف می شود گرچه عین را بعد از انقضای مدت انتفاع استفاده نکرده و مالک نیز رد آن را مطالبه ننموده باشد.

## ۲. انصراف متعهد از شرط اجل

شخصی که اجل به نفع او شده می تواند از آن بگذرد و حق خود را در زمینه ای تاخیر پرداخت ساقط کند. اگر اجل به نفع مدیون باشد او می تواند را زودتر از موعد بپردازد و همچنین است در موردی که اجل به سود طلبکار است و او بخواهد از شرط بگذرد و دین را زودتر از موعد مطالبه کند. ولی اگر اجل برای هردو باشد جز به تراضی قابل اسقاط نیست. (نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ۲۳، ۱۱۵) نظر مشهور فقیهان در بیع نسیه این است که اگر خریدار ثمن را قبل از موعد پرداخت کند فروشنده ملزم به قبول آن ثمن نمی شود و بر این مسئله ادعای اجماع نموده اند. در توجیه قول مذکور گفته شده ممکن است فروشنده نیز در اجل ذی نفع باشد، و نمی شود فروشنده را قبل از سررسید اجل ملزم به دریافت نمود از جمله شیخ اعظم می فرماید «و یمكن تعلیل الحکم بان التاجیل کما هو حقاً للمشتري یتضمن حقاً للبایع من حیث التزام المشتري لحفظ ماله» (مکاسب، ۶، ۲۱۲) و برای ادعای خود دلایل آورده اند که به اختصار عبارت است از اینکه: الف: شرط تاجیل ضمن عقد لازم آورده شده ب: اجل از اوصاف ثمن است و وصف تابع موصوف است و به تنهایی قابل اسقاط نیست ج: معنی شرط تاجیل اسقاط حق مطالبه در زمان اجل است و حق ساقط شده با انصراف از اجل باز نمی گردد. که سر انجام فقیهان متأخر اجماع را شکستند و این مسئله را طبق قاعده دیدند و مولفان حقوقی نیز به این قاعده گرویدند. ولی باید دانست که در فقه هنوز هم نظر مشهور این است که در بیع نسیه اگر خریدار زود از موعد ثمن را بپردازد فروشنده به دریافت آن اجبار نمی شود. در حقوق افغانستان در صورتیکه متعهد له از امتیازاتش صرف نظر کند و دین موجل را پرداخت نماید طرف مقابل مجبور به پذیرش آن است قانونگذار افغانستان در بند اول ماده ۹۲۲ مقرر می دارد «هرگاه دین موجل بوده و تاجیل به مفاد مدیون باشد مدیون می تواند قبل از رسیدن موعد به تادیه دین اقدام نماید در این صورت داین به قبول دین مجبور ساخته می شود مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد و یا از این اجبار شخص داین متضرر گردد.»

### ۳. ور شکستگی مدیون

ور شکستگی تاجر سبب حال شدن دیون موجد او است ماده ۴۲۱ ق.ت ایران مقرر می دارد « همین که حکم ور شکستگی صادر شد قروض موجد با رعایت تخفیفات نسبت به مدت به قروض حال مبدل می شود » مبنای این حکم ضرورت جمعی از طلبکاران است. اطلاق حکم ایجاب می کند که هر دین موجد خواه اجل به سود مدیون باشد و یا طلبکار در نتیجه حکم ور شکستگی حال می شود. (کاتوزیان، نظریه عمومی تعهدات، ۱۰۰) در حقوق افغانستان در قانون تجارت موردی را جمع به ور شکستگی به چشم نمیخورد ولی در قانون مدنی از بند ۱ ماده ۱۲۵۹ استنباط می شود که دیون تاجر ور شکسته حال می شود. « اموال شرکت بعد از پرداخت دیون معجل و وضع دیون موجد و دیون متنازع فیه ..... بین تمامی شرکاء تقسیم می گردد » در این ماده که وضع دیون موجد را قبل از ترکه قرار داده، معلوم می شود که دین موجد حال گردیده و باید از سرمایه شرکت پرداخت گردد. همچنین احتمال دارد که مراد از وضع دیون موجد آن باشد که مقداری از سرمایه شرکت سوا شده و در جایی گذاشته شود تا به موعد آن پرداخت گردد. این احتمال را نحوه نگارش ماده تقویت می کند، برای اینکه در دیون معجل از واژه پرداخت استفاده شده ولی در دیون موجد از واژه وضع استفاده شده است. علاوه بر آن اگر دیون موجد حال می شد دیگر نیاز نبود که دیون موجد را جدا گانه بیان می داشت. ولی در مورد دین موجد مدیون مفلس می فرماید بعد از صدور حکم حجر مفلس، دین او حال می گردد چنانچه در بند ۱ ماده ۸۵۱ می گوید « هرگاه به حجر مدیون مفلس حکم صادر شود مدت تاجیل دیون موجه از بین می رود و از مقدار سقوط مفاد مرتبه ای دیون مذکور کاسته می شود »

### ۴. فوت متعهد

در حقوق جمهوری اسلامی ایران به موجب ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی دیون متوفی حال می گردد. قانون مذکور مقرر می دارد « دیون موجد متوفی بعد از فوت حال می شود » در فقه نیز فوت مدیون منجر به حال شدن دین متوفی می شود « لو مات المديون و كان الدين موجلاً حل الاجل بموته » (حلی، تذکره الفقهاء، ۴۷، ۱۳)، حال شدن دین متوفی به این دلیل است که هر چه زود تر ترکه تصفیه و دیون پرداخته شود، و در معرض تفریط وارثان و یا متصرف قرار نگیرد. در واقع حال شدن دیون متوفی وسیله ای حمایت از طلبکاران و تأمین وثیقه ای عمومی آنها است. به نظر بعضی از حقوقدانان حال شدن دیون متوفی به ضرر وارثان است به ویژه در فرضی که موعد پرداخت طولانی مدت باشد، و ممکن است حال شدن دین از جهت امکان سریع تصفیه ترکه و تصرف در آن به سود وارثان نیز باشد. پس در مقام جمع بهتر است که حال شدن دین با رعایت تخفیف لازم انجام شود. (کاتوزیان، همان، ۱۴۰) در حقوق افغانستان نیز با مرگ مدیون اجل از بین رفته و دیون موجد به معجل تبدیل می شود قانونگذار آن کشور در ماده ۶۰۶ ق م مقرر می دارد « تاجیل با مرگ مدیون از بین می رود مگر اینکه دین تaminات عینی داشته یا داین سبب مرگ مدیون گردیده باشد و یا طوری موافقه شده باشد که تاجیل

در صورت مرگ مدیون نیز از بین نمی رود. مرگ داین در تاجیل دین تاثیر ندارد « ملاحظه می فرمایید که در این ماده اجل با سه شرط از بین می رود الف: دین تaminات عینی نداشته باشد ب: داین سبب مرگ مدیون نشده باشد ج: بین داین و مدیون توافق صورت نگرفته باشد که در صورت مرگ مدیون اجل از بین نرود، که اگر چنین توافق صورت گرفته باشد با مرگ مدیون اجل از بین نرفته و دیون او حال نمی شود. و مشابه همین مسئله در ماده ۱۷۱۲ ق م افغانستان نیز به چشم می خورد که نیاز به تکرار نیست.

## نتیجه گیری

باتوجه به پژوهش انجام شده معلوم گردید که اصل تعیین اجل در نظام حقوقی دو کشور مورد پذیرش و اذعان واقع شده است اما در چگونگی و ... میان دو نظام حقوقی مزبور نقاط اشتراک و افتراق وجود دارد که ذیلاً به آنها اشاره می رود.

## موارد اشتراک

- ۱- از آنجائیکه شرط اجل از جمله شروطی است که موضوع آن از متعلقات موضوع عقد و صفت تعهد است، ماهیت حقوقی اجل از منظر حقوق هردو کشور شرط می باشد و بعد از بررسی انجام شده در شروطی سه گانه ای مقرر در قانون مدنی هردو کشور، بیشتر شباهت به شرط صفت دارد.
- ۲- در مورد ارکان اجل ( وقوع آن در آینده، معلوم بودن سررسید، و عارضی بودن اجل ) که در این مقاله تحت عنوان ارکان اجل و در بعضی از مقالات و کتب تحت عنوان مقدمات اجل مطرح شده است، نظام حقوقی دو کشور نظریه ی مشترک دارند. و اجل براساس منشأ که شایع ترین تقسیم آن است به قانونی، قضایی و قرار دادی تقسیم می شود
- ۳- فروش مبیع قبل از قبض در بیع سلم به دلیل عدم استحقاق مشتری، که هرچند دلیل مزبور به وسیله ی بعضی از فقها مورد پذیرش قرار نگرفته، در قانون مدنی هردو کشور ممنوع می باشد.
- ۴- اجل با فرا رسیدن موعد، انصراف از حق، و سقوط قانونی و قراردادی به پایان می رسد و خسارتهای ناشی از رسیدن موعد، و عدم پرداخت به موقع آن توسط متعهد، بر عهده ی متعهد خواهد بود قوانین موضوعه ای هردو کشور براین مسئله تصریح دارند.
- ۵- طبق قوانین هردو کشور در صورت ورشکستگی تاجر و یا فوت او، دیون مؤجل به دلیل ضرورت جمعی طلبکاران، حال می شوند. البته در این مورد نظریه مخالف نیز وجود دارد که در موارد افتراق بیان خواهد شد

## موارد افتراق

- ۱- معلق علیه امری است که وقوع آن در آینده محتمل است به نحوی که ممکن است در آینده واقع نشود اما در عقد مؤجل، وقوع اجل حتمی است ولی عقد موکول به آینده ( در حقوق افغانستان ) خود عقد واقع شده ولی نافذ نیست.
- ۲- هرچند بیع سلم و تعیین دقیق موعد تسلیم آن، مورد پذیرش نظام حقوقی هردو کشور واقع شده ولی در میزان مدت، تفاوت وجود دارد. قانون مدنی افغانستان کوتاه بودن مدت را به کمتر از یک ماه قبول

ندارد در حالیکه در نظام حقوقی ایران کوتاه و طولانی بودن مدت فرق نمی کند و هر دو مورد پذیرش واقع شده است.

۳- در نظام حقوقی ایران در بیع نسبه اگر خریدار زود تر از موعد ثمن را بپردازد فروشنده اجبار به گرفتن آن نمی شود و حتی از سوی بعضی از فقها ادعای اجماع شده، ولی در حقوق افغانستان با داشتن دو شرط اجبار بر قبول می شود

۴- در قانون مدنی ایران و شکستگی تاجر سبب حال شدن دیون مؤجل او است ولی در حقوق افغانستان هر چند همین احتمال وجود دارد چنانچه در اشتراکات نیز بیان شد، ولی احتمال دارد که مراد از وضع دیون مؤجل آن باشد که مقداری از سرمایه شرکت سوا شده و در جایی گذاشته شود تا به موعد پرداخت گردد. این احتمال را نحوه نگارش ماده تقویت می کند.

## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، ج ۱، چ ۱۴، ۱۳۷۷

۲. انصاری، مرتضی، مکاسب، وزیری، چ ۵، ج ۱، ۱۳۸۷
۳. انصاری؛ طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، انتشارات محراب فکر، چ اول، ۱۳۸۴
۴. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعه، شرکت دار الارقم ابن ابی ارقم، بی تا، ج ۲
۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، چ ۲، ج ۵، سال ۱۳۸۱
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چ ۲، ج ۲، ۱۳۸۱.
۷. حسن ابن یوسف: علامه حلی مختلف الشیعه، ج ۵ و ج ۶ قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱۴۱۳، ۰۵۲.ق
۸. حسینی، صارم، قانون مدنی افغانستان، انتشارات قدس، ۱۴۳۸، چ ۲
۹. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چ ۱، بی تا
۱۰. شهیدی، مهدی، آثار قرار دادها و تعهدات، انتشارات مجد، چ ۱، ۱۳۸۲
۱۱. عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ ۲۶، ج ۲، ۱۳۸۲.
۱۲. قاروبی، شیخ حسن، النضید فی شرح روضه الشهد، انتشارات دآوری، چ ۱، ج ۱۲، ۱۴۲۳
۱۳. قانون مدنی ایران
۱۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، نشر میزان، چ ۲، ۱۳۸۲
۱۵. .... ناصر، در سهای از عقود معین، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چ ۹، ۱۳۸۴
۱۶. .... ناصر، قواعد عمومی قرار داد ها، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چ ۴، ج ۴، ۱۳۸۴
۱۷. .... ناصر، قواعد عمومی قرار داد ها، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چ ۶، ۱۳۸۳.
۱۸. محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۴۰۸، ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲.
۱۹. مفردات الفاظ قرآن، ج ۱
۲۰. مکی، عاملی، محمد، المعه الدمشقیه، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت لبنان، چ ۳، ۱۴۱۲
۲۱. میر شکاری، عباس؛ معتمدی، جواد حقوق، کانون، تیر ۲۹۳۱ - شماره ۲۴۱ از ۳۷ تا ۸۹
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دارالاحیاء التراث العربی، چ ۷، ج ۲۳، بی تا